



Sheikh Mohammad Hassan Vakili

وصی مرحوم قاضی (۳) مقام عرفانی حضرت آقای حاج سید ہاشم موسوی حداد

تاریخ انتشار: شنبہ ۲۰ شوال ۱۴۳۸

هو العالی

آیا مرحوم حضرت آقای حاج سید هاشم موسوی حداد وصی باطن مرحوم قاضی و جانشین معنوی ایشان بوده اند یا نه؟

در این مقاله به این سوال پاسخ داده می‌شود .

فهرست

۱- مقدمه

۲- عبارات منتقد محترم

۳- اشتباه اول: تحریف جایگاه مرحوم حضرت حداد در نزد مرحوم قاضی

۴- اشتباه دوم: اهانت و تهمت به حضرت آقای حداد

۵- اشتباه سوم: تحریف شخصیت شاگردان مرحوم حضرت آقای حداد

۶- اشتباه چهارم: توجه نداشتن به معنای وصی ظاهر و وصی باطن

۷- اشتباه پنجم: تفسیر غلط از حکایت منقول

۸- نتیجه‌گیری

۹- حکایت

۱۰- مطالب مرتبط

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين
 و لعنة الله على أعدائهم أجمعين و لاحول و قوّة إلا بالله العلي العظيم

مقدمه

یکی از مسائلی که اخیراً در فضای مجازی منتشر شده و در حال گسترش است، بحث از وصی مرحوم قاضی أفاض الله علينا من بركات نفسه القدسيّة است. سلسله مقالات حاضر نقدی بر برخی مسائل منتشر شده است که متأسفانه مشتمل بر تعریضات ناصوابی به محضر حضرت آية الحق حضرت آقای حاج سید هاشم موسوی حداد قدس سره می‌باشد. (به جهت حفظ احترام افراد از بردن نام منتقدین اجتناب شده و فقط متن مطالب ایشان نقل می‌شود.)

مشهور است که مرحوم قاضی قدس سره وصی خود را در امر طریقت مرحوم آية الله حاج شیخ عباس قوچانی رضوان الله علیه قرار دادند که از آخرین شاگردان مرحوم قاضی بوده و در زمان رحلت ایشان حدود ۳۵ سال داشته‌اند.

در این باب چند سؤال مطرح است :

۱. مستند وصیت مرحوم آية الله قوچانی چیست و وصایت ایشان چگونه است؟ (پاسخ در مقاله: وصی مرحوم قاضی (۱) مقام عرفانی مرحوم آية الله حاج شیخ عباس قوچانی)

۲. آیا کس یا کسان دیگری نیز بوده‌اند که وصی ظاهر (وصی رسمی) ایشان بوده و به تصریح ایشان وصایتی داشته باشند یا نه؟ (پاسخ در مقاله: وصی مرحوم قاضی (۲) مقام عرفانی مرحوم آية الله العظمی بهجت)

۳. جایگاه عارف کامل حضرت آقای حاج سید هاشم حداد قدس الله نفسه در این میان چیست؟ و آیا ایشان وصی باطن مرحوم قاضی قدس سره بوده‌اند یا نه؟

۴. دستگیری دیگر بزرگان از شاگردان مرحوم قاضی (همچون مرحوم علامه طباطبائی و اخویشان مرحوم آية الله الهی قدس سرهما) از چه باب بوده است؟ (پاسخ در مقاله: وصی ظاهر و وصی باطن)

پاسخ سؤال چهارم در مقاله وصی گذشت. این سه مقاله پاسخ به سه سؤال اول می‌باشد.

در شماره اول و دوم پاسخ سؤال اول و دوم بیان شد و این شماره به سؤال سوم اختصاص دارد.

آیا مرحوم حضرت آقای حاج سید هاشم موسوی حداد وصی باطن مرحوم قاضی و جانشین معنوی ایشان بوده اند یا نه؟

از زمانی که مرحوم حضرت علامه آية الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی قدس سره کتاب عجیب و گرانسنگ روح مجرد را تألیف کردند، برخی از اهل سلوک که جایگاه مرحوم حداد برایشان قابل درک نبود به

طعنه بر آن آغاز نمودند و می‌گفتند اقا سید هاشم این طور که ایشان گفته‌اند نبود و چنین درجاتی نداشت و علامه طهرانی به واسطه محبت، ایشان را بزرگ نموده و بیش از آنچه بوده‌اند جلوه داده‌اند .

چند صباحی است زمزمه‌های جدیدی طرح شده که می‌گویند اصلاً مرحوم حضرت آقای حداد استمرار بخش راه مرحوم قاضی نبوده و مجاز در دستگیری نبوده‌اند. اصل این زمزمه‌ها به نقل قولی غیرعالمانه از یکی از فضلالی معاصر باز می‌گردد که هنوز اثر خود را به طبع نرسانده‌اند و امید است با تأمل در این نقد از طبع این مطالب خطا صرف نظر نمایند ولی در هر حال بخشهایی از آن راهی فضای مجازی شده است و نویسنده محترمی که در مقاله قبل مطالبشان بررسی شد نیز این مطالب را از آن فاضل نقل نموده‌اند .

عبارات منتقد محترم

حقیر ابتداء مطالب فاضل محترم را آورده و سپس مواضع قابل تأمل و بررسی را عرض می‌کنم :

«از آیه الله آشیش حسن صافی اصفهانی پرسیدم چرا آقای قاضی، آشیش عباس قوچانی را وصی خود قرار داد؟ فرمودند: اتفاقاً همین سؤال را من از آقا شیخ عباس کردم گفت: نه از باب این که چیزی باشد؛ نخواست این رشته به دست عوام بیفتد .

و از آیه الله آشیش محمد غروی شنیدم که از آقا شیخ عباس قوچانی نقل می‌کرد که آقای قاضی به من گفت: می‌خواهم شما را وصی خودم در این کار قرار بدهم. گفتم: من که چیزی ندارم. فرمود: اگر شما قبول نکنید آقای لاری می‌آید در میدان. پس من قبول کردم و آقای قاضی کتبا نوشت که آقا شیخ عباس مجتهد قوچانی وصی من است در طریقت .

آقای غروی می‌فرمود: بعد از فوت آقای قاضی من با آقای نجابت و شخص دیگری نزد آقای لاری رفتیم. آقای لاری گفت: امروزه مرجع در این امور من هستم. بعد از مدتی نزد آقا شیخ عباس قوچانی رفتیم. گفت: آن حرف‌هایی را که لاری می‌زند حدّاد هم دارد می‌زند! (طریقه مقربین، مخطوط)».

(متن مطابق نقل نویسنده مزبور از فاضل محترم است ولی در نسخه اصل فاضل محترم اضافاتی دارد که حذف آن محل نیست لذا به همین مقدار بسنده شد.)

نویسنده طریقه مقربین (سامحنا الله و ایاه) در کنار نقل این مطالب، در نوشته اصل قدم را فراتر گذاشته و خود را در مسند اظهار نظر نشانده و گفته‌اند :

«آقای قاضی رضوان الله سبحانه و تعالی علیه تصریح فرموده‌اند که وصی طریقت حقیر آشیش عباس قوچانی است، و وصیتشان بسیار صریح، روشن و واضح است و قابل هیچگونه تأویل نیست که کسی بگوید: این وصی وصی ظاهری است و من وصی باطنی هستم و شخص ثالثی بگوید من هم وصی هستم برای آقای قاضی که وصایتم بین وصی ظاهری و باطنی است ...

این ناچیز می‌گوید: با اینکه آقای قاضی وصیت کرد که در طریقت وصی من آقای آشیش عباس هائف قوچانی است دو نفر از عوام که ترددی پیش مرحوم قاضی داشتند هر کدام جداگانه خود را جانشین آقای قاضی و مرجع این کار قرار داده و یکی از آنها خود را وصی باطنی معرفی کرده و البته هر کس ادعائی بکند از چند نفر مرید محروم نمی‌شود که به او بگروند و همین کار مقدمه جمع کردن مشتری باشد».

در این کلام اشتباهات بسیار زیادی وجود دارد که به ترتیب عرض می‌شود:

اشتباه اول: تحریف جایگاه مرحوم حضرت حداد در نزد مرحوم قاضی

نویسنده نوشته است:

«دو نفر از عوام که ترددی پیش مرحوم قاضی داشتند هر کدام جداگانه خود را جانشین آقای قاضی و مرجع این کار قرار داده و یکی از آنها خود را وصی باطنی معرفی کرده»

به قرینه توضیحات قبل و بعد مسلم است که منظور نویسنده از این دو نفر حضرت آقای حداد و آقای لاری هستند. نویسنده چنین وانمود کرده که این دو نفر «ترددی پیش مرحوم قاضی داشتند»؛ یعنی مختصر ارتباطی با مرحوم قاضی داشته‌اند.

مسلماً این تعبیر تحریف تاریخ است؛ زیرا مرحوم حضرت آقای حداد از قدیمی‌ترین شاگردان مرحوم قاضی و خاص‌ترین شاگرد ایشان بوده‌اند و احدی از شاگردان مرحوم قاضی به این مقدار مورد عنایت مرحوم قاضی نبوده است.

اینک فقراتی از متن تاریخ را مرور کنیم و ببینیم که گاه انسانها برای رسیدن به مقاصد شخصی خود چگونه حاضر می‌شوند تاریخ را واژگونه کرده و حریم اولیاء الهی را نیز نگه ندارند:

فرزند مرحوم قاضی جناب مرحوم آقا سید محمدحسن قاضی در منزلت مرحوم حداد گویند:

به خاطر منزلت و مقام ناشناخته‌ای که در نزد آقای قاضی داشت و مرحوم قاضی از او بسیار تجلیل می‌نمود، و برخلاف عادت خویش با بقیه اصحاب، ساعت‌های طولانی با او خلوت می‌کرد، زیرا وقتی که قاضی- در پایان مجلس- می‌فرمود: «سبحان ربك رب العزة عما یصفون»، جمع حاضر برمی‌خاستند و در هر حالی که بودند مجلس را خالی می‌کردند.

و من خودم شخصا شاهد بودم که بعد از گذشت ساعتی یا ساعت‌هایی از مجلس، هنوز جذبات پی‌درپی او را فرامی‌گرفت و سیاهی چشمانش در داخل حدقه می‌چرخید و او به چپ و راست متمایل می‌شد و چه‌بسا در این مواقع آب خنک می‌خواست که بنوشد و بقیه را بر سر و سینه بریزد.

اینجا بود که از اعماق جان ندا می‌زد: «سبحان ربك ... سبحان ربك»، که آن را به سختی در لبانش می‌چرخانید. در این حال، جمع حاضر پراکنده می‌شدند، ولی حتی در چنین حالتی نیز، در تابستان یا زمستان، آقای حداد

منتظر بود که همه بروند و او نزدیک‌تر بیاید و باقی آب ظرف را به سینه خود بریزد! (آیت‌الحق (ترجمه)، ج ۱، ص: ۳۶۶)

«هروقت که قاضی برای زیارت به کربلا می‌آمد سید هاشم حداد میزبان ایشان بود. و از ایشان پذیرایی می‌کرد. از او نقل است که قاضی در اکثر زوایای صحن شریف شب‌ها را بیدار می‌ماند و عبادت می‌کرد.» (آیت‌الحق (ترجمه)، ج ۱، ص: ۴۳۲)

«از این لحظه یا نقطه است که سید هاشم حداد گام‌های بلندی بسوی کمالات برمی‌دارد و مدارج عالی عرفان را طی می‌نماید. و اگرچه در آغاز عصا بدست و کند و با قدم‌های لرزان و سنگین گام برمی‌داشت اما پس از آن گام‌هایی تند و استوار بود تا جائی که مورد اطمینان و ایمان و اعتقاد استاد خود قرار گرفت و او را پناهگاه اسرار خود قرار داد. استاد او کمتر کسی از شاگردان خود را به دیدار و گشودن در دوستی و معاشرت با او سفارش می‌نمود، زیرا او بسیار عزیز بود و بسیار بوجود او افتخار می‌نمود و هرگز او را، جز به خواص خود، معرفی نمی‌نمود. آنان که مراحل آغازین را طی نموده بودند و مایل بودند مقدار درستی و صحبت نظرات خود را بدانند، و یا اینکه توانائی آن را داشتند که در این راه حرکت کرده و پیشرفت نمایند بدون آنکه دچار تردید یا سستی شوند.» (آیت‌الحق (ترجمه)، ج ۲، ص: ۱۱۱)

«چه بسیار استاد را مشاهده کرده‌ام که دچار حالت جذبه وجدانی می‌شدند و این حالت کاملاً بر ایشان چیره می‌شد، پس به حاضرین در مجلس اشاره می‌نمودند که متفرّق شوند، اما فقط او- سید هاشم حداد، نزدیک استاد باقی می‌ماند و از ایشان پرستاری می‌نمود، تا اینکه به حال طبیعی باز می‌گشتند. و تعجب در اینجا است که کسی از یاران و همنشینان جرأت نمی‌کرد از حالتی که به او دست می‌دهد سؤالی از ایشان بنماید، بلکه همگی سکوت و چشم‌پوشی از سؤال کردن درباره آنچه دیده بودند را ترجیح می‌دادند، البته جمع تعداد حاضران در این‌گونه اتفاقات و احوال بیش از تعداد انگشتان دست نبودند؛ این‌همه پنهانکاری برای چیست؟ و تا این حد عزیز و گرانبها دانستن دیده‌ها به کدام دلیل متکی است؟ در حالی که این شاگرد- سید هاشم حداد- فقط یک مرد بازاری و کاسب کار و از عوام الناس است، ولی سایر حاضران از علمای برجسته و از کسانی بودند که مدارج علم و فضیلت و معارف اسلامی را طی نموده بودند، همانند علامه طباطبائی یا کسان دیگری در همین منزلت از علم و فضیلت.» (آیت‌الحق (ترجمه)، ج ۲، ص: ۱۱۲)

مرحوم آقا سید محمدحسن قاضی می‌فرماید مرحوم قاضی در زمان حیات خود برخی از افراد را به مرحوم حداد ارجاع داده‌اند:

«از یکی از ملازمان و همراهان مرحوم سید هاشم حداد نقل شده است که گوید: «یک بار با او- [مرحوم قاضی] قدس سره- مواجه شدم و سلام کردم، بدون آنکه با او آشنائی قبلی داشته باشم، نزدیک من آمد و پرسید معنی این گفته خداوند متعال چیست که می‌فرماید: وَ أَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَ لَا وَلَدًا. (بلند مرتبه است شأن خداوند نه همسر دارد و نه فرزند) و من در آن لحظه هیچ‌گونه پاسخی نداشتم که به

او بدهم. و این در حالی بود که شخص مذکور ادعا داشت که قرآن را می‌خواند و بیشتر مضامین آن را با سلیقه عربی خود می‌فهمد.

زیرا تصوّر می‌کرد از سطح مردم عادی بالاتر است، اما هنگامی که این آیه از او سؤال شد، جوابی برای گفتن نداشت و گوئی به گوش او نخورده است. زیرا مقصود از عبارت (جَدِّ رَبَّنَا) را نمی‌دانست و مجبور شد از اهل فن معنی آن را بپرسد، پس از راهنمایی‌ها و پرس‌وجوها مجدداً به خود ایشان- قدس سره- برگشت و ایشان هم او را به سید هاشم حدّاد راهنمایی کرد، زیرا با او خودمانی بود، و این حکایت سبب می‌شود که شخص نامبرده از ملازمان او شود و در مجالس ایشان شرکت نماید و از نظر اخلاقی و معنوی از وی بهره‌ها ببرد. (آیت الحق (ترجمه)، ج ۲، ص: ۸۸»)

مرحوم علامه طهرانی می‌فرماید:

«روزی در صحن مطهر، یکی از تلامذه مرحوم قاضی به نام: علامه لاهیجی انصاری که برای زیارت مشرف شده بود و با حضرت آیه الله حاج شیخ عباس در وسط صحن ملاقات کرده و دیده بوسی کردند- و من هم در آن وقت در معیت ایشان بودم- در ضمن احوال‌پرسی‌ها و مکالمات، از حضرت آقای سید هاشم نام برد و احوال‌پرسی نمود؛ و در میان سخنان خود گفت:

«مرحوم قاضی خیلی به ایشان عنایت داشت، و او را به رفقای سلوکی معرّفی نمی‌کرد؛ و بر حال او ضنّت داشت که مبادا رفقا مزاحم او شوند. او تنها شاگردی است که در زمان حیات مرحوم قاضی موت اختیاری داشته است؛ بعضی اوقات ساعات موت او تا پنج و شش ساعت طول می‌کشید.

و مرحوم قاضی می‌فرمود: سید هاشم در توحید مانند سنیها که در سنی گری تعصّب دارند، او در توحید ذات حق متعصّب است؛ و چنان توحید را ذوق کرده و مسّ نموده است که محال است چیزی بتواند در آن خلل وارد سازد.» (روح مجرد، ص: ۱۳)

«جناب محترم آقای علامه انصاری لاهیجی اطلال الله عمره که محضر آیه الحق و سند الفریقین آقای حاج میرزا علی آقای قاضی رضوان الله علیه را در نجف اشرف ادراک نموده‌اند در روز هفتم شهر ربیع الثانی ۱۴۱۱ هجریه قمریه که در حرم مطهر حضرت ثامن الحجج سلام الله علیه زیارت و ملاقات دست داد، از جمله فرمودند:

«مرحوم قاضی به آقا سید هاشم حدّاد عنایت خاصی داشت، مرحوم حداد بدوا در نجف اشرف در مدرسه هندی حجره داشت، و در همان حجره‌ای که مرحوم آیه الله سید مهدی بحر العلوم حجره داشته است، و مرحوم قاضی به آقای سید هاشم حداد بعضی اوقات می‌گفت: امشب حجره را خلوت کن، من می‌خواهم تا صبح در آن بیتوته کنم.» (مخطوطات، ج / ۲۲، ص ۵۵)

و نیز از مرحوم آیه الله حاج شیخ عباس قوچانی نقل می‌فرماید:

«مرحوم آقا سید هاشم در بین شاگردان مرحوم قاضی حالات قوی داشت و مرحوم قاضی به آقا سید هاشم عنایت خاصی داشتند، و ایشان را به رفقا معرفی نمی‌کردند تا مزاحم حال وی نشوند.»

و نیز می‌فرمایند :

«حضرت آقای حاج سید محمد حسن قاضی اَدَامَ اللهُ اَیَّامَ بَرَکَاتِهِ آقا زاده مرحوم قاضی اَعْلَى اللهُ دَرَجَتَهُ فرمودند: خبر رحلت مرحوم مسقطی را به آقا سید ابو الحسن اصفهانی تلگراف نموده بودند، و ایشان هم پیام رحلت را توسط واسطه‌ای به مرحوم قاضی که در مدرسه هندی حجره داشتند اعلام کردند. من داخل صحن مدرسه بودم و علامه آقای سید محمد حسین طباطبائی و اقا شیخ محمد تقی آملی و غیرهما از شاگردان مرحوم قاضی نیز در صحن بودند. هیچیک از آنها جرأت نمود خبر ارتحال مسقطی را به حجره بالا به مرحوم قاضی برساند. زیرا میدانستند این خبر برای مرحوم قاضی با آن فرط علاقه به مسقطی غیر قابل تحمل است. لهذا حضرت آقای حدّاد را اختیار نمودند که وی این خبر را برساند. و چون آقای حدّاد این خبر را رسانید، مرحوم قاضی فرمودند: میدانم!» (روح مجرد، ۱۰۳ و ۱۰۴)

مرحوم حضرت آقای حداد از اقدم تلامذه مرحوم قاضی بوده اند و مدت استفاده شان از محضر مرحوم قاضی حدود بیست و پنج سال بوده است (روح مجرد، ص ۱۰۱) در حالیکه مدت استفاده مرحوم قوچانی سیزده سال و مرحوم بهجت ده سال و مرحوم علامه طباطبائی چهار سال بوده است (رک: آشنای آسمان، ص ۱۷۰) آیا با وجود این نقل قولهای مسلم تاریخی می‌توان درباره ایشان نگاشت: «ترددی پیش مرحوم قاضی داشتند». آیا این تعبیر نقل صحیح و واقعی تاریخ است؟!

اشتباه دوم: اهانت و تهمت به حضرت آقای حداد

نویسنده (سامحنا الله و اياه) نوشته است :

«و یکی از آنها خود را وصی باطنی معرفی کرده و البته هر کس ادعائی بکند از چند نفر مرید محروم نمی‌شود که به او بگروند و همین کار مقدمه جمع کردن مشتری باشد».

تعبیر به «جمع کردن مشتری» و «محروم نشدن از مرید» اهانت و تهمت محض است؛ نویسنده پنداشته که حضرت آقای حداد نیز چون ابناء دنیا دکانی گشوده و دنبال جمع کردن مشتری بوده‌اند و بر اساس پیروی از هوای نفس ادعای کاذبی نموده‌اند .

خداوند غیور است و نسبت به اولیاء خود غیرت دارد و از کنار تهمت به اولیاء خود نخواهد گذشت که فرمود: «مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ أَرَادَ لِمُخَارَبَتِي وَ أَنَا أَسْرَعُ شَيْءٍ إِلَى نُصْرَةِ أَوْلِيَائِي» خصوصاً که نویسنده محترم با مسائل معرفتی بیگانه نیستند و از مثل ایشان ارتکاب چنین گناهی متوقع نیست .

آیا مرحوم حدادی که مرحوم قاضی درباره ایشان می‌فرماید: «سید هاشم در توحید مانند سنیها که در سنی گری تعصب دارند، او در توحید ذات حق متعصب است؛ و چنان توحید را ذوق کرده و مسّ نموده است که محال است چیزی بتواند در آن خلل وارد سازد. (روح مجرد، ص: ۱۳)» برای متاع پوچ دنیا و جمع کردن مرید ادعای کذب نموده و مردم را به خود دعوت می‌نماید .

مرحوم حداد تنها کسی در عرفای متاخرند که از جهت علمی می‌توان بر اساس حالات منقول از ایشان مقام کمال و اتمام اسفار اربعه را درباره ایشان اثبات کرد و دیگران یا چنین درجاتی ندارند و یا چنین مدارکی از ایشان باقی نمانده است و لذا مکرر از اساتید عرفان نظری معاصر شنیده‌ایم که برای شرح حالات انسان کامل، حالات ایشان را مثال می‌زنند.

آیا چنین سخن گفتن درباره چنین شخصیتی رواست؟ از قواعد شرع بگذریم، آیا با قواعد علم و دانش و موازین فن عرفان سازگار است؟

اشتباه سوم: تحریف شخصیت شاگردان مرحوم حضرت آقای حداد

نویسنده درباره شاگردان حضرت آقای حداد نوشته است:

«و البته هر کس ادعائی بکند از چند نفر مرید محروم نمی‌شود که به او بگردند و همین کار مقدمه جمع کردن مشتری باشد».

در این عبارات چنین وانمود می‌کند که مریدان مرحوم آقای حداد کسانی بودند که به مجرد ادعائی گرد آمده و مشتریانی بر دکان و بازار ایشان شدند.

گویا نویسنده فراموش کرده که مریدان ایشان اعلم و افضل و اکمل عرفای معاصر بوده و احدی به مانند ایشان در میان ارادتمندان مرحوم آیه الله حاج شیخ عباس قوچانی قدس سره یافت نمی‌شود.

آیا عارف کامل و علامه ذی فنون مرحوم علامه طهرانی قدس سره با آن مقام علمی و مراتب شهودی به صرف ادعا مرید شدند؟ یا عارف بزرگوار و عالم جامع مرحوم آیه الله حاج سید عبدالکریم کشمیری یا مرحوم آیه الله شهید مطهری یا مرحوم آیه الله سید مصطفی خمینی یا ...؟

کجای عالم هستی سراغ داریم که مجتهدان مسلم و حکمت و عرفان خوانده و راه رفته و متقی و آدم دیده به صرف ادعا مرید کسی شوند؟ آن هم مرید یک نفر غیر عالم (به معنای عالم به علوم ظاهری)، آن هم کسی که در بساطش از کرامات و تصرفات خبری نیست و از عبودیت و فناء تنزل ننموده و فقط از توحید سخن می‌گوید و بس.

آخر کمی انصاف هم در قضاوت لازم است. رحمت خداوند بر مرحوم علامه طهرانی قدس سره که فرموده بودند: طلبه فاضل کفایه خوانده اگر دست ارادت به کسی بدهد تعجب است!

اگر کسی از تاریخ هیچ نداند و از حضرت حاج سید هاشم موسوی حداد أفاض الله علینا من برکات تربته هیچ نخوانده باشد و نداند مگر اینکه چنین بزرگانی در نزد ایشان زانوی ادب و تواضع و ارادت به زمین زده‌اند بس است تا زبان از جسارت به ایشان ببندد و در مواضع شک و تردید سکوت نماید.

اشتباه چهارم: توجه نداشتن به معنای وصی ظاهر و وصی باطن

نویسنده می‌گوید :

«آقای قاضی رضوان الله سبحانه و تعالی علیه تصریح فرموده‌اند که وصی طریقت حقیق آشیخ عباس قوچانی است، و وصیتشان بسیار صریح، روشن و واضح است و قابل هیچگونه تأویل نیست که کسی بگوید : این وصی وصی ظاهری است و من وصی باطنی هستم و شخص ثالثی بگوید من هم وصی هستم برای آقای قاضی که وصایت من بین وصی ظاهری و باطنی است...»

و می‌گوید :

«این ناچیز می‌گوید: با اینکه آقای قاضی وصیت کرد که در طریقت وصی من آقای آشیخ عباس هاتف قوچانی است دو نفر از عوام که ترددی پیش مرحوم قاضی داشتند هر کدام جداگانه خود را جانشین آقای قاضی و مرجع این کار قرار داده و یکی از آنها خود را وصی باطنی معرفی کرده»

اگر خواننده محترم مقاله وصی ظاهر و باطن را خوانده باشد به راحتی پی به اشتباه نویسنده می‌برد بلکه از چنین اشتباه فاحشی تعجب می‌نماید .

درباره معنای وصی ظاهر و وصی باطن در مقاله وصی بیان شده است که در کتب عرفانی در حد تتبع نگارنده اصطلاح خاصی در این باب وجود ندارد و در فرمایش حضرت آیه‌الحق حاج سید هاشم موسوی حداد تعریفی خاص از وصی ظاهر و باطن ارائه شده که چنین است :

«وصی ظاهر، آن کس است که استاد در ملا عام او را وصی خود قرار می‌دهد، و مینویسد و امضا می‌نماید و معرفی می‌کند .

وصی باطن آن کس است که در باطن خود به کمالات استاد مکمل بوده باشد و دارای معرفت شهودی و قدرت رهبری باطنی و سزای باشد، گرچه استاد وی را معرفی نکرده باشد».

بسیار روشن است که وصی باطن مقوله‌ای است کاملاً مستقل از وصی ظاهر و این دو با هم نه مانعة الجمع‌اند و نه مانعة الخلو می‌باشند .

وصیت رسمی مرحوم قاضی _ چه بنویسد و چه ننویسد _ فقط دلالت بر وصایت ظاهر می‌کند؛ چون وصی ظاهر همان کسی است که استاد او را در ملا عام معرفی می‌نماید و می‌نویسد و قید «ظاهر» قیدی زائد بر اصل وصایت ایشان و تأویل آن نیست تا گفته شود: «وصیت مرحوم قاضی قدس سره بسیار صریح، روشن و واضح است و قابل هیچگونه تأویل نیست که کسی بگوید : این وصی وصی ظاهری است .»

اما آیا این وصیت دلالت بر وصایت باطنی هم می‌کند؟ روشن است که هیچ دلالتی در آن وجود ندارد و به هیچ رو نمی‌توان از این متن فهمید که مرحوم قوچانی قدس سره در باطن خود به کمالات استاد مکمل بوده و دارای معرفت شهودی و قدرت رهبری باطنی و سزای بوده اند، بلکه مسلم است که ایشان در آن تاریخ چنین

درجه‌ای نداشته اند بلکه مرحوم حضرت علامه طباطبائی و مرحوم حضرت آیه الله الهی قدس سرهما نیز که بسیار از مرحوم قوچانی قوی‌تر بوده‌اند تا سالهای سال فاقد مقام فناء تام بوده اند و با تمسک به ذیل عنایات مرحوم قاضی و ارتباطی که با ایشان داشته‌اند دستگیری می‌فرموده‌اند .

آیا این وصیت نافی وجود وصایت باطن در شخص دیگری است؟ آیا می‌گویید در شاگردان مرحوم قاضی هیچ کس دیگری قابلیت دستگیری ندارد و مراجعه به مرحوم علامه طباطبائی یا مرحوم آیه الله الهی یا هر بزرگوار دیگری ممنوع می‌باشد؟ آیا می‌گویید در میان شاگردان مرحوم قاضی هیچ کسی نیست که در باطن خود به کمالات استاد مکمل بوده و دارای معرفت شهودی و قدرت رهبری باطنی و سَرّی باشد؟

روشن است که این وصیت هیچ دلالتی نفیاً یا اثباتاً بر این مطالب ندارد و واقعاً انسان تعجب می‌کند که چگونه نویسنده محترم پنداشته که طرح مسأله وصی ظاهر و باطن تأویل در کلام مرحوم قاضی است و با صراحت و وضوح آن منافی است؟!

آری! تنها در یک فرض می‌توان حکم کرد که این وصیت نامه نافی وصایت باطن شخصی دیگر است؛ و آن اینکه مرحوم قوچانی دیگری را نفی کرده باشند. چون طبق این وصیت مرحوم قوچانی وصی ظاهرند و کلام وصی ظاهر در مقام تربیت حجت است و اگر ایشان کسی را نفی نمایند دلیل بر بطلان مسیر آن شخص است؛ چنانکه خود حضرت آقای حداد می‌فرمایند :

«استاد ظاهر و استاد باطن هر دو موجود است، و هر کدام مَقْوًی و مؤید دیگری می‌باشند؛ و در پیشبرد شاگرد به سوی مقصد اصلی سهمیه گرانی را برعهده خود دارند. و در این صورت حتماً باید میان استاد ظاهر با باطن مخالفتی اتفاق نیفتد که اختلاف دلیل بر عدم صحت طریق است- انتهى مَحْضَل و مُفَاد فرمایش ایشان » (روح مجرد، ص ۴۸۹ - ۴۹۱)»

ولی عرض خواهد شد که مرحوم قوچانی نه فقط مرحوم حداد را نفی نفرمودند بلکه بالعکس نهایت احترام را برای ایشان قائل بوده و شاگردان را به ایشان هم ارجاع می‌دادند .

اشتباه پنجم: تفسیر غلط از حکایت منقول

نویسنده در خلال مطلب خود حکایتی نقل نموده و خواسته از آن در نقد و اهانت به مرحوم حضرت حداد قدس سره استفاده نماید؛ وی می‌گوید :

«و از آیه الله آشیخ محمد غروی شنیدم که از آقا شیخ عباس قوچانی نقل می‌کرد که آقای قاضی به من گفت: می‌خواهم شما را وصی خودم در این کار قرار بدهم .گفتم: من که چیزی ندارم. فرمود: اگر شما قبول نکنید آقای لاری می‌آید در میدان. پس من قبول کردم و آقای قاضی کتبا نوشت که آقا شیخ عباس مجتهد قوچانی وصی من است در طریقت .

آقای غروی می فرمود: بعد از فوت آقای قاضی من با آقای نجابت و شخص دیگری نزد آقای لاری رفتیم. آقای لاری گفت: امروزه مرجع در این امور من هستم. بعد از مدتی نزد آقا شیخ عباس قوچانی رفتم. گفت: آن حرف هایی را که لاری می زند حدّاد هم دارد می زند!»

فعلاً بنا بر صحت نقل این حکایت می‌گذاریم. این حکایت دو بخش دارد:

بخش اول این است که مرحوم قاضی فرموده‌اند آقای لاری مدعی خواهد شد و این اتفاق هم افتاده است. این عبارت مرحوم قاضی دلالت بر مذمت آقای لاری می‌نماید و برخورد مرحوم قوچانی و مرحوم انصاری و مرحوم حداد نیز با ایشان در ادامه حکایت از بطلان مسیر ایشان و انحراف از صراط مستقیم سلوک دارد. (ان شاء الله در نوشتار دیگری به اشاره مطالبی راجع به ایشان عرض خواهد شد.)

بخش دوم این است مرحوم قوچانی در اوائل رحلت مرحوم قاضی برایشان تأمل بوده که چرا مرحوم حداد چنین ادعائی کرده‌اند. ولی آیا این مسأله دلالت بر بطلان طریقه مرحوم حداد دارد؟

در مقاله اول عرض شد که مرحوم قوچانی در زمان وصایت ۳۵ سال داشته و مقامات عالی عرفانی نیز نداشته‌اند. هم خود مرحوم آیه الله قوچانی به این معنا معترف بوده و هم دیگر شاگردان مرحوم قاضی به این معنا واقف بودند و لذا مکرراً سؤال می‌شده که چرا مرحوم قاضی ایشان را وصی قرار داده‌اند و پاسخ آن نیز به تفصیل در مقاله اول بیان شد.

با توجه به این نکته معلوم می‌شود که کاملاً طبیعی است که مرحوم قوچانی در آن زمان واقف به مقامات مرحوم حداد نباشند و باطناً سیطره بر ایشان نداشته‌اند تا میزان صدق و طهارت ایشان را احراز کنند و مدّتی طول کشیده تا بتوانند مقامات ایشان را فهمیده و مطلع شوند که وصی باطن مرحوم قاضی ایشان هستند.

توجه به این نکته مهم است که بی‌اطلاعی وصی ظاهر از برخی مسائل و شک و تردید وی امری ممکن و طبیعی است و دلالتی بر نفی آن ندارد، مهم اینست که «باید میان استاد ظاهر باطن مخالفتی اتفاق نیفتد که اختلاف دلیل بر عدم صحّت طریق است» که میان مرحوم قوچانی با حضرت آقای حداد نه فقط مخالفتی نبوده بلکه پس از وقوف بر مقامات حضرت آقای حداد نهایت وفاق و همراهی بوده است.

پس اولین نکته در تفسیر غلط این نقل تاریخی توجه نکردن به جایگاه وصی ظاهر و توهم دلالت این نقل بر بطلان طریق مرحوم حداد است.

نکته دوم بی‌توجهی به بقیه قرائن تاریخی است. از نظر علمی تحلیل یک واقعه تاریخی بدون قرائن و شواهد کاری کاملاً غیر علمی است.

نقل‌های متعددی از شاگردان مرحوم قوچانی وجود دارد که نشان می‌دهد ایشان پس از وقوف بر مقامات مرحوم حداد، ایشان را برای دستگیری به برخی از شاگردان خود معرفی می‌نمودند و شاگردان مرحوم قوچانی با عنایت ایشان دائماً با مرحوم حداد در ارتباط بوده و از مجالس ایشان بهره می‌بردند. از جمله:

«جناب ارجمند آقای حاج سیدحسین دانشمایه نجفی که از تلامذه مرحوم آیه الله حاج شیخ عباس قوچانی بودند نقل می‌کنند که: من مدتی خدمت مرحوم آیه الله قوچانی تردّد داشتم و در مجالس روضه ایشان شرکت می‌کردم. پس از گذشت حدود دو سال، از بیانات ایشان متوجّه شدم که صرف این آموشدها کافی نیست و راه خدا استاد لازم دارد. بعداً وقتی درباره استاد از خدمتشان سؤال کردم فرمودند: من اذن دستگیری دارم و غیر از من می‌توانید در کربلا خدمت آقای حداد و در طهران خدمت آقای حاج سیدمحمدحسین [علامه طهرانی] بروید» (نور مجرد، ج ۱، ص: ۲۲۹)

جناب محترم آیه الله شیخ محمدصالح کمیلی نیز می‌گویند :

«زمانی که وارد حوزه علمیه سامره شدم در سن نوجوانی بودم و از حوزه سامره به نجف آمدم و مشغول دروس حوزوی شدیم، صبحهای پنجشنبه به منزل آیه الله شیخ عباس قوچانی می‌رفتیم و ایشان یک روضه خصوصی داشتند و چون می‌دانستم ایشان وصی مرحوم قاضی است به جلسات ایشان می‌رفتم و خدمت ایشان می‌رسیدیم و از توصیه‌ها و کلمات اخلاقی ایشان استفاده می‌کردیم تا اینکه ایشان فرمودند: در کربلا سیدی است به خدمت ایشان هم برس و ما هم به توصیه ایشان به کربلا رفتیم و از همان نگاه اول مجذوب ایشان شدم». (نامه کنگره بزرگداشت فقیه متألّه آیه الله سیدعلی قاضی، شماره اول، تیرماه ۱۳۹۱، ص ۲۳)

آیه الله حاج سید احمد نجفی نیز می‌گویند :

«حتی یک بار نشنیدم که درباره آقای حداد کلمه‌ای که دال بر قصور و کوتاهی باشد بگویند، آقای حداد را به معنویت قبول داشتند. اصلاً با هم تضادی نداشتند. خیلی هم توافق و دوستی و محبت زیاد بود. سالها در محضر مرحوم حداد بودم و همه مان با هم صمیمی و یک رنگ بودیم و هیچ وقت چنین چیزی نبود که تایید نکنند یا پشت سر ایشان بگویند

آقا شیخ عباس هر وقت کربلا مشرف میشدند می‌رفتند دیدن آقای حداد و چند دفعه با هم رفتیم منزلشان. و به رفقا می‌گفت بروید کربلا و آقای آسید هاشم حداد را ببینید .

از ایشان تعریف می‌کردند و می‌گفتند آسید علی آقا قاضی وقتی می‌رفتند کربلا (در آن زمان کار ایشان حدادی بود و نعل اسب درست می‌کردند) از حرم که می‌آمدند ساعتها در مغازه آقا سید هاشم می‌نشستند و به ایشان می‌فرمودند آسید هاشم شما یک وقتی مرجع اهل معنا و اهل معرفت میشوی .

بله! ایشان نسبت به آشیخ محمدتقی لاری تنقیص داشتند. آشیخ عباس نسبت به ایشان این قُلت‌های سلوکی داشت.»

نظیر این مطالب از شاگردان متأخر مرحوم قوچانی مکرر نقل شده است و روابط شاگردان مرحوم قوچانی با حضرت آقای حداد تحت نظر مرحوم قوچانی برقرار بوده است. مرحوم علامه طهرانی از جمله می‌فرمایند :

«حضرت آیه الله حاج شیخ حسن صافی اصفهانی و حجة الإسلام حاج شیخ محمد ناصری دولت‌آبادی و حجة الإسلام حاج شیخ محمد تقی جعفری اراکی دام عزّه هم خدمتشان [خدمت حضرت آقای حداد]

مشرف می‌شده و کسب فیض می‌نمودند، ولی استاد ایشان در نجف اشرف مرحوم آیه الله حاج شیخ عباس قوچانی بودند. و همچنین آقای حاج سید حسین دانشمایه نجفی و آقا میرزا محمد حسن نمازی نیز به همین منوال بودند.» (روح مجرد، ص ۶۳)

خود مرحوم قوچانی نیز با مرحوم حداد روابط صمیمی داشتند. مثلاً مرحوم علامه طهرانی نقل می‌فرمایند: «روز قبل از عید غدیر در خدمتشان به نجف اشرف، برای زیارت مخصوصه عید غدیر مشرف شدیم. و ظهر روز عید، همه رفقا جمعاً در منزل آقا سید حسین نجفی دعوت داشتند. حضرت آیه الله حاج شیخ عباس با تمام اطرافیان نشان بودند. آنهم محفل بسیار با حال و وجدآور بود.» (روح مجرد، ص ۷۷)

علی ای حال کسی که صادقانه به تاریخ نظر کند شکی نمی‌کند که روابط مرحوم قوچانی با مرحوم حداد - پس از وقوفشان بر مراتب معنوی ایشان - در نهایت انس و صمیمیت بوده و ممکن نیست که مرحوم قوچانی ایشان را شخصی دکان دار - به تعبیر قبیح نویسنده مزبور - بشمارند و در عین حال شاگردان خود را به ایشان معرفی نموده و به استفاده از محضر ایشان تشویق نمایند.

نتیجه‌گیری

نتیجه این مباحث چنین است:

۱. تنها کسی که با تصریح مکتوب یا ملفوظ خود مرحوم قاضی ادامه دهنده طریقه ایشان است، مرحوم آیه الله حاج شیخ عباس قوچانی می‌باشند و هیچ کس دیگری را ایشان به عنوان وصی به دیگران معرفی ننموده‌اند.

۲. ممکن است در میان شاگردان مرحوم قاضی - که مراتب باطنی را با استفاده از ایشان طی کرده‌اند - کسانی باشند که توان دستگیری داشته باشند ولی مرحوم قاضی ایشان را به عنوان وصی معرفی ننموده باشند.

۳. شناخت این افراد فقط از طریق بررسی حالات معنوی ایشان و به قرینه نقلهائی که در تاریخ باقی مانده است ممکن می‌باشد.

۴. اگر در میان این افراد کسی یافت شد که کامل بوده و بدون تکیه باطنی به مرحوم قاضی توان دستگیری داشته باشد، وی را در اصطلاح وصی باطن می‌نامند.

۵. اگر در میان ایشان کسی یافت شود که شخصاً از مرحوم قاضی مأذون بوده یا در سایه ارتباطی که با ایشان پس از رحلتشان داشته توان دستگیری داشته باشد، این شخص به معنای عام وصی خواهد بود و به حسب اختلاف اصطلاح گاه وصی باطن یا ظاهر هم خوانده می‌شود.

۶. در غیر از این موارد کسانی که مدعای دستگیری هستند از مسیر مستقیم خارج شده‌اند.

۷. به قرینه واقعیات تاریخ مسلماً در میان شاگردان مرحوم قاضی مصادیقی برای هر یک از این موارد وجود داشته‌اند. مرحوم حضرت آقای حداد وصی باطن بودند و حضرت علامه طباطبائی قدس سره و اخوی معظمشان وصی به معنای عام بودند و برخی دیگر مدعیان غیرصادقی که هیچ یک از شرایط دستگیری را نداشته و افراد را به خود می‌خوانده‌اند.

حکایت

حسن ختام این نوشتار نقل حکایتی باشد از مرحوم سید الطائفتین علامه طهرانی قدس سره:

«مرحوم حضرت آقای حداد می‌فرمودند بعد از رحلت مرحوم حضرت آقای قاضی یکی از رفقای ایشان رفقا را به خود دعوت می‌کرد (علامه طهرانی: این شخص اهل شیراز و از شخصیت‌های درجه دو یا سه [در نجف] بود) و خود را مرجع در این مسائل معرفی می‌نمود و مطالبی هم داشت و برخی نیز به او تمایل یافته بودند؛ مانند اینکه از ضمائر خبر می‌داد (علامه طهرانی: و این مطالب تحصیلش آسان است و با مختصر تمریناتی حاصل می‌شود).

یک روز جمع رفقا را به منزلش دعوت کرد و من را هم دعوت نمود و من هم از باب اداء حق رفاقت عازم بر رفتن به جلسه شدم. ولی وقتی وارد منزل او شدم او را که در مجلس نشسته بود دیدم که ازدهائی است که می‌خواهد دیگران را ببلعد، همانجا از مجلس خارج شده و برگشتم». (یادداشت‌های شاگردان از سخنرانیهای مرحوم علامه طهرانی قدس سره)